

تحلیل ابعاد معناشناختی رنگها در مثنوی معنوی

نرگس انصاری*

علی صیادانی**

صدیقه اسدی***

چکیده

مثنوی معنوی یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی است که مولانا جلال الدین بلخی آن را به نظم کشیده است. یکی از عناصری که باعث افزایش زیبایی و جذّابیت اشعار این اثر نفیس گشته؛ استفاده از عنصر رنگ است که آمدن آن در لابلای ابیات مثنوی دارای دلالات معین و اغراض خاصی است. مولانا ۲۲۷۵ بار از رنگها در مثنوی به صورت مستقیم و غیر مستقیم استفاده کرده است که آن رنگها عبارتند از: سیاه، سفید، سبز، قرمز، زرد و مشتقات اینها. پرکاربردترین رنگ در اشعار مولوی، رنگ زرد و کم کاربردترین آن رنگ سفید است. مولوی مرادش علاوه بر وصف طبیعت رنگها، تعبیر از حالات مختلف انسان و طبیعت پیرامون در موقعیت‌های مختلف است. و در این راه، گاه از تشبیه، استعاره، کنایه، و یا رمز بهره برده است.

کلمات کلیدی:

مولوی، مثنوی، معناشناسی، رنگ، دلالت.

* استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین

** دانشجوی دکترای دانشگاه تهران، ایمیل: alisayadany@yahoo.com.

*** مدرس دانشگاه پیام نور

مقدمه

۱. پدیده رنگ: رنگ از مهم‌ترین پدیده‌ها و عناصری است که تصویر ادبی را تشکیل می‌دهد؛ چرا که با تمام زمینه‌های زندگی ارتباط محکم دارد و با علوم طبیعی، روان‌شناسی، دین، فرهنگ، ادب، هنر و اسطوره سخت در ارتباط است (الشریف، ۱۹۷۴: ۱). رنگ‌ها علاوه بر ماهیت خود به عنوان یکی از مظاهر واقعی در تصویر شعری، دربردارنده میراث فرهنگی هستند که ساختار اسطوره‌ای و تمدن فرهنگ‌ها، در آن نمود دارد و دلالت‌های زیبایی‌شناسی دارند. (محمد خلیل، ۲۰۰۱: ۱۹۳) رنگ به طور کلی در طبیعت پیرامون و حتی در انسان‌ها خصوصاً در رنگ پوست، چشم، مو و غیره نیز نمود یافته است که در زیبایی و یا زشتی انسانها نقش تعیین کننده‌ای دارد.

رنگ اشیا و شکل آنها از جمله مظاهر حسی هستند که باعث تواتر در اعصاب و حرکت در مشاعر می‌شوند؛ اما شاعر مانند کودک این رنگها و اشکال و بازی با آنها را دوست دارد، البته بازی که در درجه نخست باعث کشف یک صورت، و در درجه دوم باعث برانگیختن خواننده می‌شود، بنابراین شعر در سایه الوان و اشکال شکل می‌گیرد. (اسماعیل، بی تا: ۱۲۹-۱۳۰) بررسی دقیق آثار ادبی، نشان می‌دهد که به کارگیری رنگ در آثار ادبی با همه‌ی زمینه‌های ساختاری و بلاغی متن ادبی، ارتباطی تام دارد. (عصفور، ۲۰۰۳: ۲۸۱) بنابراین عنصر رنگ به عنوان گسترده‌ترین حوزه محسوسات انسان در تصویرهای شاعران سهم عمده‌ای دارد و از قدیم‌ترین ایام مجازها و استعاره‌های خاصی از رهگذر توسعه دادن رنگ در غیر مورد طبیعی خود وجود داشته است چنانکه بسیاری از امور معنوی که به حس زیبایی در نمی‌آیند با صفتی که از صفات رنگهاست، نشان داده شده‌اند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۷۴)

با توجه به اهمیت رنگها در متون ادبی، پژوهشهای بسیاری در این باره توسط محققان صورت گرفته است که می‌توان به این پژوهش‌ها اشاره نمود:

- مقاله مشترک کاووس حسن لی و مصطفی صدیقی با عنوان «رنگ در آثار سپهری»، مجله علمی پژوهشی دانشگاه شهید باهنر کرمان، بهار ۱۳۸۲، شماره ۱۳.
- مقاله مشترک سید علی قاسم زاده و ناصر نیکوبخت با عنوان «روانشناسی رنگ در اشعار سهراب سپهری»، فصلنامه پژوهشهای ادبی، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، شماره ۲.
- مقاله اکرم جودی نعمتی با عنوان «تناسب رنگها در صور خیال و هسته روایی شاهنامه»، دو فصلنامه علمی-پژوهشی «پژوهش، زبان و ادبیات فارسی»، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شماره یازدهم.
- مقاله شهناز شاهین با عنوان «بررسی نماد رنگ در تئاتر و ادبیات و در آیین ملت‌ها»، نشریه هنرهای زیبا، تابستان ۱۳۸۳، شماره ۱۸.
- مقاله مشترک زرین تاج واردی و آزاده مختاری با عنوان «بررسی رنگ در حکایت‌های هفت پیکر نظامی»، ادب پژوهی، تابستان ۱۳۸۶، شماره دوم.
- مقاله مهین پناهی با عنوان «روانشناسی رنگ در مجموعه اشعار نیما»، فصلنامه پژوهشهای ادبی، تابستان و پاییز ۱۳۸۵، شماره ۱۲ و ۱۳.

- مقاله مهیار علوی مقدم و سوسن پورشهرام با عنوان «کاربرد نظریه روان شناسی رنگ ماکس لوشر در نقد و تحلیل شعر فروغ فرخزاد»، پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی (علمی- پژوهشی) دانشگاه اصفهان، تابستان ۱۳۸۹، دوره جدید، شماره ۲ (پیاپی ۶).

شاعران بسیاری در اشعار خود از این عنصر بهره جسته‌اند که از جمله آنها مولانا شاعر بزرگ و پرآوازه ادب فارسی است. مولانا ۲۲۷۵ بار از رنگها در اشعار خود به صورت مستقیم و غیر مستقیم استفاده کرده است. که آن رنگها عبارتند از: سیاه، سفید، سبز، قرمز، زرد و مشتقات اینها، در اینجا سعی داریم طی مقاله‌ای به بررسی عنصر رنگ و نحوه کاربرد آن در مثنوی معنوی پردازیم. هدف اصلی این مقاله بررسی رنگهای به کار رفته در کل مثنوی و میزان کاربرد این رنگها در ایجاد زیبایی و جذابیت ابیات مثنوی است و بررسی اینکه مولانا از این رنگها به صورت استعاره و کنایه و رمز در تعبیر از چه چیزهایی استفاده کرده است.

در این مقاله سعی بر این شده تا به سؤالات ذیل پاسخ داده شود:

- چه رنگهایی در مثنوی بیشترین کاربرد را دارد؟
 - آیا مولوی رنگ را تنها برای وصف اشیا به کار برده یا معنای دیگری را در پس این رنگ دنبال می‌کند؟
- بررسی ابعاد معنایی رنگ در مثنوی موضوع جدیدی بوده و تاکنون کسی بدان نپرداخته است.

۲. رنگ سیاه و دلالت‌های آن

رنگ سیاه با معانی بسیاری مرتبط است که می‌توان آن را از جهتی در مرگ، و از جهت دیگر با شر و مهانت، و در بعضی جایگاه‌ها در قداست و وقار خلاصه کرد و این معانی پیوسته تا به امروز برای رنگ سیاه رایج است (ریاض، ۱۹۸۳: ۲۶۰). سیاه رنگی است که حزن و بدبینی و تشاؤم و ترس را برمی‌انگیزد. و مرتبط به شب و تاریکی است (مختار عمر، ۱۹۹۷: ۲۰۰-۲۰۵). این رنگ در برخی مواقع نماد زیبایی است مثلاً در رنگ چشم و رنگ موی انسانها که از جلوه‌های زیبایی افراد به شمار می‌رود.

رنگ سیاه در اساطیر، در بسیاری از موارد، نماد پلیدی‌ها و نیروهای شر و اهریمن و دیوان و جادو است، چنانکه برای نشان دادن پلیدی موجودات اساطیری از رنگ سیاه استفاده می‌کنند (واردی، ۱۳۸۶: ۱۶۹).

۲.۱. دلالت‌های رنگ سیاه در مثنوی

رنگ سیاه در مثنوی مولانا بسامد بالایی دارد و از رنگهای پرکاربرد است که در این اثر ارزنده به کار رفته است و بر برخی رنگهای به کار رفته، غلبه یافته است. گاه شاعر به طور مستقیم لفظ سیاه را به کار می‌برد و گاه به صورت غیر مستقیم از لفظ شب و تاریکی آن و ظلمت که از الهامات رنگ سیاه است بهره برده است. متداول‌ترین معنای رنگ سیاه در اشعار مولانا، ظلم و تباهی و گمراهی است. مولانا رنگ سیاه را به صورت نمادی از تباهی، شرمندگی، گمراهی به کار برده است. مولوی لفظ سیاه را ۱۲۶ بار به صورت مستقیم و ۴۲۴ بار به صورت غیر مستقیم در قالب الفاظی مثل شب، ظلمت، تاریکی، سایه، کلاغ و تیرگی استفاده کرده است و این رنگ در مجموع ۲۴/۱۷٪ درصد از رنگها را به خود اختصاص داده است. که لفظ شب بیشترین کاربرد را داشته است.

دفعه ششم		دفعه پنجم		دفعه چهارم		دفعه سوم		دفعه دوم		دفعه اول		نوع رنگ	
درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	مستقیم	غیرمستقیم
۴/۵۳	۱۹	۳/۳۶	۱۱	۵/۶۱	۱۷	۵/۶۳	۲۰	۷/۳۲	۲۹	۶/۳۱	۳۰		
۲۴/۳۴	۱۰۲	۱۶/۲	۵۳	۱۶/۱۷	۴۹	۲۰	۷۱	۱۴/۸۹	۵۹	۱۸/۹۴	۹۰		

۲.۲. ناپاکی:

در بیت زیر شاعر لفظ سیاه آبه را به صورت کنایی برای تعبیر از ناپاکی به کار برده است:

رنگ‌های نیک از خُم صفاست رنگ زشتان، از سیاه‌های جفاست

(د: ۱ ب: ۷۶۵)

رنگ‌های خوب از خُم صفا حاصل می‌شود. یعنی اعمال خوب از قلب پاک ناشی می‌گردد. ولی رنگ‌های زشت از آب تیره رنگ و طبع ناسالم است. یعنی اعمال و آثار زشت از قلب ناپاک ناشی می‌شود. رنگ‌های خوب همان اخلاق حمیده و اوصاف جمیله است از خمخانه صفا و بیرنگی است. پس عقیده مولانا ارزش آدمی به رنگ و نژاد و حلیه ظاهری او نیست، بل به صفات اوست. (زمانی، ۱۳۸۷، د: ۱: ۲۶۹)

۲.۳. کنایه از کثیف و گل آلود بودن:

و در جای دیگر می‌گوید:

بُت، سیاه‌ابه است اندر کوزه یی نفس، مر آبِ سیه را چشمه یی

(د: ۱ ب: ۷۷۵)

شاعر در اینجا از صنعت تشبیه بهره برده و بت را به آب سیاه و گندیده اندرون کوزه تشبیه کرده است و بیان داشته که منبع اصلی شهوات و امیال حیوانی، همان نفس است.

سنگ می‌بارید بر اعدای لوط تا که در آب سیه خوردند غوط

(د: ۴ ب: ۷۸۹)

مولانا در این بیت اشاره می‌کند به اینکه به فرمان خداوند بر دشمنان لوط از آسمان سنگ و آتش می‌بارید و در آب سیاه و کثیف غوطه‌ور شدند و نابود گشتند.

۲.۴. کنایه از تلخی و بدمزگی:

گاه «آب سیاه» را در تعبیر از تلخی آب به کار می‌برد:

گشت شهرستان چون فردوسشان دجله آب سیه، رو، بین نشان

(د: ۳ ب: ۸۸)

نظر به خرابه‌های شهر لوط است در نزدیکی بیت المقدس، که ناصر خسرو نیز آن را دیده و نوشته است که در جنوب طبریّه است و آب دریای آن تلخ است (که مولانا «آب سیاه» می‌گوید) (استعلامی، ۱۳۷۵، د: ۳: ۲۲۹)

۲.۵. صفت شیران:

مولانا سیاه را صفت شیران خشمگین و قوی به کار برده است:

رُغِ دندان او دل می شکست جان شیران سیه می شد ز دست

(۳د: ب ۱۱۰۵)

رُغِ اسم صوت است، مولوی در این بیت به صدای دندان اژدهای حضرت موسی اشاره دارد که صدای آن جرأت همه (ساحران) را از بین می برد. و ساحران با آن همه اعتماد به نفس و ادعای قدرت، از آن صدا به ترس و هراس افتادند.

۲.۶. اراده معنای اصلی و کنایی در کنار هم:

مولانا گاه در یک بیت از معنای طبیعی و کنایی رنگ سیاه در کنار هم استفاده می کند:

هر سیه دل می سیه دیدی ورا مردم دیده سیاه آمد چرا؟

(۳د: ب ۳۵۲۴)

«سیه دل» کسی است که دلش به نور حق روشن نیست و از بلال حبشی جز چهره سیاه نمی بیند. مردمک چشم هم سیاه است اما مرکز بینایی و روشنی است. بلال هم با همه سیاهی نور حق را می دید و روشن بود (استعلامی، ۱۳۷۵، د: ۳: ۳۷۳)

۲.۷. کنایه شرمندگی و خجالت:

پر کاربردترین اصطلاحات رنگ سیاه لفظ سیه رویی است که کنایه از شرمندگی و خجالت است:

آن یهودی، شد سیه رُو و خَجَل شد پشیمان، زین سبب بیمار دل

(۱د: ب ۸۰۷)

سرانجام آن شاه ستمگر شرمنده و خجل زده شد و بدین جهت آن بیمار دل پشیمان و نادم گشت.

۲.۸. استعاره از زمستان و پاییز:

گاه مولانا از لفظ مرگ سیاه به صورت کنایی برای تعبیر از زمستان و پاییز بهره برده است:

آنچه خوردی، واده ای مرگِ سیاه از نبات و دارو و برگ و گیاه

(۱د: ب ۱۸۹۵)

ای مرگ سیاه آنچه که خورده ای از نبات و برگ گیاهان طبی پس بده. [تمثیل است بسیار لطیف و شاعرانه از منظره خزان و زمستان و باز آمدن بهار. و مراد مولانا، اثبات قدرت خداست بر میراندن و زنده کردن و رفته را باز آوردن (زمانی،

۱۳۸۷، د: ۱: ۵۸۶)

۲.۹. کنایه از فنا و تباهی:

و نیز مولانا در برخی از اشعارش شب را نماد فنا و تباهی قرار داده است:

روز باران است، می رو تا به شب نه ازین باران، از آن بارانِ ربّ

(۱د: ب ۲۰۱۱)

شاعر بیان می دارد که روز همچون باران رحمت الهی است و روز نماد سرزندگی و حیات گرفته شده است و تا فرارسیدن شب (فنا و تباهی) از این باران رحمت بهره ببر و این باران، باران رحمت پروردگار جهانیان است که دلها را زنده می گرداند.

۲.۱۰. استعاره از علائق دنیوی:

و در جایی دیگر شب را کنایه از علائق دنیوی به کار برده است:

سست چشمانی که شب جولان کنند کی طوافِ مشعله ایمان کنند؟

(۵د: بیت ۲۶)

«سست چشم» یعنی کسی که قادر به دیدن نور تابان خورشید نیست، و در اینجا آدم دنیا دوست مورد نظر است، و «شب» استعاره از علائق دنیایی است. «مشعله ایمان» استعاره از حسام الدین است (مولوی، ۱۳۷۵: دفتر ۵، بیت ۲۶، ص ۲۱۰)
از آنکه روز دین پیدا شود نزد مالک، دزدِ شب رسوا شود

(۲د: ب ۱۰۶۴)

پیش از آنکه روز جزا آشکار شود و قیامت فرا رسد، در نزد صاحب روز جزا، دزد شب رسوا می‌شود. [اهل هوی که حرامیان دین و ایمان مردم‌اند در این دنیا که به اعتبار گویشیدگی و احتجاج، همانند شب است، در لباسِ صالحان در می‌آیند و توشه معنوی آنان را در می‌ربایند، هر چند که تیرگی دنیا سبب پوشیدگی چهره حقیقی آنان می‌گردد ولی در نزد حق تعالی و انبیاء الله کاملاً رسوا و شناخته شده‌اند. بیت فوق اشاره دارد به آیه ۴ سوره فاتحه: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. «صاحب روز جزا»] (زمانی، ۱۳۸۸، ۲د: ۲۸۵)

۲.۱۱. کنایه از ماتم و عزا:

گاه مولانا سیاهی را نماد ماتم و عزا دانسته که این کاربرد در بین شاعران فارسی‌گو به وفور دیده می‌شود. از نظر روان-شناسان «رنگ سیاه ایجاد غرور و در عین حال کدورت روحی می‌کند. سیاه رنگ غم است، رنگ اندوه است، رنگ سیاه در عزاداری برای این مورد استفاده قرار می‌گیرد که به عنوان نمادی، غم را همیشه در درون انسان حفظ می‌کند (فروزان، ۱۳۷۵: ۴۵):

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبْتِ هم قضا دستت بگیرد عاقبت

(۱د: ب ۱۲۵۸)

شاعر در این بیت از صنعت تشبیه بهره برده است. قضا لباس سیاه پوشد کنایه از ماتم و سوگواری و روزگار بد انسان است.

۲.۱۲. استعاره از تاریکی و گمراهی:

در برخی اشعار، سیاهی را استعاره از تاریکی گمراهی قرار داده است:

گر تو ینبوع الهی بوده‌ای این چنین آبِ سیه نگشوده‌ای

(۱د: ب ۳۲۳۶)

اگر تو سرچشمه الهی بودی، هرگز چنین آب سیاهی را روان نمی‌داشتی و اگر واقعاً نور حق با تو می‌بود هرگز به سوی تاریکی و ظلمت گرایش نمی‌کردی. (مولوی، ۱۳۸۷، ۱د: ۹۳۵)
گاه «سیه کاری» را در تعبیر از گمراهی و گناه استفاده کرده است:

پس سیه کاری بود رفتن ز جان بهر تخیلات جان، سوی دخان

(۵د: ب ۵۷۴)

شاعر بیان می‌دارد که کسی که روح مطلق یعنی حق تعالی را، درک کند، با این وجود به دنبال قیاس باشد راه به خطا برده و مرتکب گناه گشته است.

۲.۱۳. کنایه از شهوت:

در جای دیگر از لفظ سیه‌کاران به معنای انسان‌های اسیر شهوات بهره برده است:
گفت حقشان: گر شما روشن‌گرید در سیه‌کاران مُغفَل منگرید

(د: ۱ ب: ۳۳۵۰)

خداوند متعال به هاروت و ماروت و دیگر فرشتگان فرمود: اگر شما دارای ضمیر روشن و نورانی هستید به سیه‌کاران (انسانهای اسیر شهوات) غفلت‌زده توجه نکنید. یعنی آنها را سرزنش و بازخواست نکنید.

۲.۱۴. استعاره از مصیبت و بدبختی:

در جای دیگر مولانا از لفظ ظلمات به عنوان نماد مصیبت و بدبختی استفاده نموده است:
هر چه بر تو آید از ظلمات و غم آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم

(د: ۱ ب: ۸۹)

ظلمات مجازاً سیاهی دل و دوری از معرفت است.

۲.۱۵. کنایه از مرگ و غم:

مولانا در برخی اوقات در یک بیت دو رنگ سیاه و سبز را به شکلی زیبا در دو معنای متضاد گنجانده است. زاغ سیاه پوش را کنایه از مرگ و غم و گلستان سبز رنگ را استعاره از شادی و حیات و خرمی قرار داده است:
زاغ، پوشیده سیاه چون نوحه‌گر درگلستان، نوحه کرده بر خُضر

(د: ۱ ب: ۱۸۹۳)

زاغ مانند نوحه‌گرانی که مصیبت دیده‌اند و در ماتم به سر می‌برند، سیاه پوشیده، و در گلستان برای نابودی سبزه زاران و چمنزاران، نوحه سر می‌دهد.

۲.۱۶. کنایه از تیره بختی و شقاوت:

و در برخی اوقات لفظ سیاه را صفت گلیم قرار داده است:
این حدیثش همچو دُود است ای اله دست گیر، ار نه گلیم شد سیاه

(د: ۲ ب: ۲۷۰۶)

۲.۱۷. کنایه از رسوایی:

مولانا گاه رنگ سیاه را در وصف چهره به کار برده است که سیاه رویی کنایه از رسوایی است:
قلب را من کی سیه‌رُو کرده‌ام؟ صیرَفی‌ام، قیمتِ او کرده‌ام

(د: ۲ بیت ۲۶۷۴)

من کی سکه‌تقلبی و ناسره را رسوا و روسیاه کرده‌ام؟ من یک صرافم که فقط بهای آن را تعیین کرده‌ام. [در اینجا ابلیس می‌گوید: من خالق شرور نیستم، بلکه شرور در نهاد آدمیان سرشته شده، به این دلیل که هرگاه قصد ایشان می‌کنم به ندای من پاسخ مثبت می‌دهند. اگر سنخیتی میان نهاد آدمیان و دعوت و اضلال من نبود چنین پاسخی داده نمی‌شد.] (زمانی، دفتر دوم، ۱۳۸۸: ۶۶۱)

قصدهایشان جز سیه رویی نبود خیر دین کی جُست ترسا و جهود؟

(۲د: ب ۲۸۵۹)

نیت این منافقان رسوا کردن آیین محمدی بوده و بس. و مسیحی و یهودی چه هنگام ممکن است که خیر خواه دین محمد (ص) یعنی دین اسلام باشند؟

۳. رنگ سفید و دلالت‌های آن

شاعران این رنگ را رمز ایجابیه و خیر و هر چیز زیبا قرار داده‌اند. (خیتی، ۱۹۸۶: ۳۴۶) رنگ سفید نوری را تمثیل می‌کند که بدون آن، دیدن هیچ رنگی ممکن نیست و احساس آرامش و طمأنینه را برمی‌انگیزد. (شکری، ۱۹۸۵: ۱۸۵). رنگ سفید رنگ طهارت، پاکي، روشنی، صداقت، هدایت، سعادت، آزادی، حق، عدالت و عظمت است. این رنگ در بین همه‌ی ملت‌ها با پاکیزگی، صداقت و صافی مرتبط بوده و اعراب قدیم، از تعبیراتی استفاده کرده‌اند که به این امر دلالت دارد مانند «ید بیضاء» و «کلام ابيض» و برای مدح کرامت، از آن بهره برده‌اند و به خاطر ارتباطش با نور و سفیدی روز در تعبیراتشان، از این رنگ استفاده کرده و از آن برای نقره و شمشیر، زمین بی‌آب و علف، مرگ، روز و غیره تعبیر نموده‌اند. (مختار عمر، ۱۹۹۷: ۶۹-۷۰)

۳.۱. دلالت‌های رنگ سفید در مثنوی

رنگ سفید در مثنوی مولانا نسبت به رنگ سیاه که به کثرت یافت می‌شود کاربرد کمتری دارد و به ندرت یافت می‌گردد. و این کاربرد هم اکثراً به صورت مستقیم است و گاه غیر مستقیم در چیزهایی که بر رنگ سفید دلالت دارند مثل خمیرا، حور و امثال اینها. شاعر ۳۴ بار لفظ سفید را به صورت مستقیم و ۲۱ بار به صورت غیر مستقیم استفاده کرده است که در مجموع ۲/۴۱٪ از رنگ‌های مثنوی را به خود اختصاص داده است.

نوع رنگ		دفتر اول		دفتر دوم		دفتر سوم		دفتر چهارم		دفتر پنجم		دفتر ششم	
		درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
سفید	مستقیم	۱/۲۶	۶	۱/۲۶	۵	۲/۵۳	۹	۱/۹۸	۶	۰/۳	۱	۱/۶۷	۷
	غیرمستقیم	۱/۰۵	۵	۲/۲۷	۹	۰/۲۸	۱	۰/۳۳	۱	۰/۶۱	۲	۰/۷۱	۳

۳.۲. استعاره از زیبایی:

متداولترین کاربرد رنگ سفید برای تعبیر از زیبایی است که مولانا سپیدی را گاه برای وصف رنگ پرنده باز به کار برده است که باعث زیبایی این پرنده شده است:

باز اگر باشد سپید و بی نظیر چون که صیدش موش باشد، شد حقیر

(۶د: ب ۱۳۶)

گاه شاعر رنگ سفید را در کنار رنگ سیاه به کار برده و سفید را رمز زیبایی و سیاه را نماد زشتی استفاده کرده است:

ظاهر نقره گر اسپیدست و نُو دست و جامه می سیه گردد ازو

(۱د: ب ۴۴۹)

اگر چه ظاهر نقره سفید و پُر رونق است، ولی دست و لباس را سیاه می‌کند؛ زیرا خاصیت نقره این چنین است [ریاکاران بر همین وصف اند] در مورد وزیری است که به عیسویان می‌گفت در طریق دین خود چابک و چالاک باشید اما فحوای کلام و عمق مقصودش، روح و جان مستمعان را سست می‌کرد و آنان را در سلوک آیین خود درمانده می‌ساخت (زمانی، ۱۳۸۷، ۱: ۱۷۸)

۳.۳. کنایه از رو سپیدی:

مولانا گاه لفظ «رو سپیدی» را در تعبیر از رستگاری انسان با تقوا به کار برده است:

عفو باشد، لیک کو فرّ امید که بود بنده ز تقوی رو سپید؟

(۵د: ب ۳۱۵۵)

شاعر اذعان دارد که در هر حالی می‌توان به عفو و بخشش پروردگار امید داشت لیکن این امید، با امید شخص باتقوا و پرهیزکاری که با تقوای خود رو سفید گشته و بدین وسیله رستگار شده، بسیار متفاوت است و قابل قیاس نیست.

۳.۴. کاربرد غیرمستقیم حور در معنای رنگ سفید که دلالت بر زیبا رویان سپید اندام دارد:

در جای دیگر کلمه حور را به معنای زیبارویان سپید اندام برای دلالت بر رنگ سفید به کار برده است و می‌گوید:

از پی نظّاره او، حور و جان پُر شده آفاق هر هفت آسمان

(۱د: ب ۳۹۵۰)

برای تماشای او، حوریان و زیبا رویان و روح‌های انسانهای صالح، همه آسمانها را پُر کرده‌اند.

۳.۵. کنایه از پیری و کهنسالی:

شاعر اصطلاح «ریش سپید» را در تعبیر از پیری و کهنسالی به کار می‌برد:

گفت: از ریشم سپیدی کن جدا که عروس نو گزیدم ای فتی!

(۳د: ب ۱۳۷۸)

بی مراد تو شود ریشت سپید شرم دار از ریش خود ای کژ امید!

(۴د: ب ۶۶۴)

۳.۶. وصف رنگ چهره:

شاعر کاربرد مستقیم رنگ سفید را گاه در مقابل رنگ سیاه استفاده کرده است؛ یعنی در اکثر مواقع هر جا کلمه سفید باشد سیاه نیز در کنار آن ذکر شده است و برای اغراض متعددی این تضاد به کار رفته است گاه از این دو رنگ در وصف رنگ چهره افراد استفاده کرده و بیان داشته که در روز قیامت رنگ چهره و نژاد با اهمیّت و مهم نیست:

چون بزاید در جهانِ جان و جُود پس نماند اختلافِ بیض و سُود

(۱د: ب ۳۵۱۷)

همینکه آن جنین از رحم مادر در جهان جان و بخشش یعنی در جهان پس از مرگ زاده شد، دیگر میان آنها اختلاف از

بین می‌رود و دیگر بر سر اینکه آن کودک، سیاه است یا سفید نزاع در نمی‌گیرد. (زمانی، ۱۳۸۷، ۱: ۱۰۱۰)

۳.۷. وصف اهل حق:

وگاه از رنگ سیاه و سفید در وصف اهل حق و اهل باطل بهره می‌برد و می‌گوید:
یومَ تَبَيُّضٌ وَتَسْوَدٌ وَجُوهٌ تُرک و هندو، شهره گردد آن گروه

(د: ب ۳۵۲۴)

روز قیامت برخی از چهره‌ها سفید و برخی سیاه می‌گردد. و از قومیت‌های مختلف یعنی ترک و هند و غیره آن گروه مشهور می‌گردد. مصراع اول مقتبس از آیه ۱۰۶ سوره آل عمران است: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ...» روزی که رخسارهایی سپید و روهای سیاه می‌گردند.

۳.۸. استعاره از عالم معنا:

شاعر گاه موی سفید را در کنار موی سیاه به کار می‌برد و موی سپید را کنایه از عالم معنا؛ و موی سیاه را در تعبیر از عالم دنیوی به کار می‌برد:

شیخ که بود؟ پیر، یعنی مو سپید معنی این مو بدان ای کز امید:
هست آن موی سیه هستی او تا ز هستی اش نماند تای مو

(د: ب ۱۷۹۲-۱۷۹۳)

این دو بیت معنای ظاهری پیری و موی سپید را می‌گیرد، اما سخن را بیدرنگ به عالم معنا می‌کشاند که: «این موی سپید آن موی سپید نیست که در هر سالخورده‌یی می‌بینی. موی سپید این است که سیاهی هستی مادی از میان رفته و یک تار مو از خودی او باقی نمانده باشد». «کز امید» یعنی کسی که به جای امید به حق، به موازین و اسباب این جهانی امید می‌بندد، و امیدهای او منحرف و در جهت دوری از وجهه نفسانی زندگی است و دل‌بستگی به آنچه دنیایی است (استعلامی، ۱۳۷۵، ۳: ۲۹۸).

۳.۹. کنایه از پدیده‌های مادی:

گاه سیاه و سفید را در تعبیر از پدیده‌های عالم مادی به کار می‌برد:
این سیاه و این سپید از قدر یافت ز آن شب قدر است کاختر وار تافت

(د: ب ۲۵۳۵)

شاعر شب قدر را به معنای عقلِ عقل یعنی عقل معرفت‌یاب به کار برده است و بیان می‌دارد که ارزش پدیده‌های مادی این جهانی بد آن است که نوری از آن عقل معرفت‌یاب بر آنها بتابد.

۳.۱۰. کنایه از سلامتی و تندرستی:

گاه مولوی ترکیب «روسفیدی» و «روسیاهی» را در کنار هم به کار می‌برد و می‌گوید:
رو سپید از قوت بلغم بود باشد از سودا که رو ادهم بود

(د: ب ۳۵۷۵)

که در اینجا روسفیدی تعبیر از سلامت و تندرستی، و روسیاهی تعبیر از بیماری و درد است.

۳.۱۱. استعاره از شادی:

گاه شاعر رنگ غم و درد را سیاه می‌داند و شادی را به رنگ سفید به تصویر می‌کشد:

چون سواد آن بخارا را بدید در سوادِ غم بیاضی شد پدید

(۳د: ب ۳۸۶۸)

شاعر حالت شخص غمگینی را به تصویر کشیده که با دیدن سواد (روستاهای بیرون شهرها) امید در او زنده گشت و غمگینی از چهره او رخت بر بست و شادمان گشت.

۳.۱۲. نماد حضرت آدم (ع):

و در برخی ابیات رنگ سفید و سیاه را به صورت نماد به کار می‌برد:

دو عَلمِ برساخت، اسپید و سیاه آن یکی آدم، دگر ابلیس راه

(۶د: ب ۲۱۶۲)

در این بیت سپیدی نماد حضرت آدم (ع) و سیاهی نماد شیطان است.

۴. رنگ قرمز و دلالت‌های آن

قرمز اولین رنگی است که انسان در طبیعت شناخت و منتسب به مجموعه‌ی رنگ‌های گرم و متوالی است که از تالو خورشید و شعله‌ور شدن آتش و حرارت صادر می‌شود. (محمد خلیل، ۲۰۰۱: ۵۷) در مذاهب و فرقه‌های غربی، رمز شهادت در راه مبدأ و دین است و در برخی مذاهب رمز جهنم است. (مختار عمر، ۱۹۹۷: ۱۶۴) بارزترین نمود رنگ قرمز رنگ خون است. «رنگ قرمز در نزد هندیان رمز زندگی و بهجت است». (قرعان، ۱۹۸۴: ۱۲۴) رنگ قدرت، زندگی و حرکت بوده، گاهی عاطفی است و گاهی تعبیری از عشق ملتهب، خوش‌بینی و جوانی است. (الشاهر، ۲۰۰۲: ۲) در تصوف اسلامی رنگ پنجمین مرتبه از مراحل هفت شهر عشق سرخ دانسته شده و مرگ سرخ به معنای تسلط بر شهوات آمده است. (حقیقت، ۱۳۶۷: ۳۳)

۴.۱. دلالت‌های رنگ قرمز در مثنوی

رنگ قرمز در مثنوی مولانا بسامد بالایی دارد و به وفور به چشم می‌خورد البته به شکل غیر مستقیم ۵۳۵ بار در قالب الفاظی مثل خون و آتش و جگر به کار رفته است. به صورت مستقیم ۲۶ بار به کار رفته است که در مجموع ۲۵/۱٪ را به خود اختصاص داده است.

دفعه اول		دفعه دوم		دفعه سوم		دفعه چهارم		دفعه پنجم		دفعه ششم		نوع رنگ
دفعه	فرآوانی	دفعه	فرآوانی	دفعه	فرآوانی	دفعه	فرآوانی	دفعه	فرآوانی	دفعه	فرآوانی	
۱۳	۲/۷۴	۹	۲/۲۷	۴	۱/۱۳	۴	۱/۳۲	۳	۰/۶۱	۴	۰/۹۵	قرمز مستقیم غیرمستقیم
۱۲۴	۲۶/۱	۳۲	۱۲/۷	۸۳	۲۳/۳۸	۵۳	۱۷/۴۹	۸۲	۲۵/۰۷	۶۶	۱۵/۷۵	

۴.۲. دلالت بر رفاه و تندرستی:

روی سرخ از غلبه خون‌ها بود روی زرد از جنبش صفرا بود

(۳د: ب ۳۵۷۴)

چهره سرخ دلالت بر رفاه و تندرستی دارد و چهره زرد داشتن دلالت بر فقر و نداری و بیماری در تن دارد.

۴.۳. دلالت بر ناراحتی چشم:

در جای دیگر سرخی را صفتی برای چشم قرار داده است:

چون که چشمم سرخ باشد در عَمَشِ دامنش ز آن درد، گر کم بینمش

(۴د: ب ۲۲۸)

شاعر به سرخ شدن چشم در هنگامی که چشم دچار التهاب چشم و آب ریزش است اشاره دارد.

۴.۴. صفت طلا قرار گرفتن:

و گاه رنگ سرخ را صفت طلا قرار داده است:

شاهِ مُکرم بود، فرمودش هزار از زرِ سرخ، و کرامات و نثار

(۴د: ب ۱۱۵۸)

مولانا به بخشندگی پادشاهی اشاره می‌کند که علاوه بر طلای سرخ (دینار مغربی)، بخشش‌های دیگری به شخصی داد.

۴.۵. کنایه از غم و سوز دل:

مولانا از یکی از الفاظ دلالت‌کننده بر رنگ قرمز یعنی لفظ خون استفاده کرده است که گاه در تعبیر از غم و سوز دل

بهره برده است:

ای حریفانِ بُتِ موزونِ خود من قَدَح‌ها می خورم پُر خونِ خود

(۱د: ب ۱۵۶۰)

ای یارانی که با معشوقکان خوش اندام خود به سر برید، من در عالم فراق و هجران، قَدَح‌های پُر خون در می‌کشم.

[مولانا پیغام دردآلود طوطی قفس‌نشین را چنان با سوز و حرارت بیان می‌کند که دل هر شنونده‌ای از جا کنده می‌شود و به

انفعال دچار می‌آید و از همین جاست که پیل مولانا یاد هندوستان شمس و فراق او می‌کند] (زمانی، ۱۳۸۷، د: ۱: ۴۹۷)

۴.۶. کنایه از فتنه و آشوب:

گاه از لفظ دیگر دلالت‌کننده بر رنگ قرمز یعنی لفظ آتش به معنای سوزندگی، استفاده کرده که دلالت بر فتنه و آشوب

می‌کند:

این زبان چون سنگ و هم آهن و ش است و آنچه بجهد از زبان، چون آتش است

(۱د: ب ۱۵۹۳)

زبان آدمی در مثل به سنگ و آهن ماند و هر سخنی که از زبان بی‌عنان صادر شود، آتشبار است. «همانطوری که بر اثر

تصادم سنگ چخماق و آهن اخگر تولید می‌شود، از حرکت زبان و تکلم اشخاص ادب آموخته نیز فتنه و غوغا پدید آید»

(نیکلسون، ۱۳۷۴: ۲۵۰)

متداولترین کلمه‌ای که دلالت بر رنگ قرمز دارد واژه خون است. مولانا گاه از لفظ خون ریزی به معنای فتنه و آشوب

بهره برده است:

فتنه و آشوب و خون ریزی مجو بیش از این از شمس تبریزی مگو

(د: ۱۴۲ ب)

ای حسام الدین! بیش از این درباره شمس تبریزی (شمس حقیقت) سخن مگو و طالب فتنه و آشوب مباش.

۴.۷. کنایه از خشم:

در جای دیگر لفظ «آتش» را به معنای خشم به کار برده است:

آشت اینجا چو آدم سوز بود آنچه از وی زاد مردافروز بود

(د: ۳۴۷۵ ب)

«مرد افروز به معنی آدم سوز» است. تو آدم‌های خوب را با خشم و کینه آزار دادی، در نتیجه دوزخ هم تو را می‌سوزاند.

(استعلامی، ۱۳۷۵، د: ۳۷۱)

۴.۸. استعاره از غم و اندوه:

در برخی ابیات از لفظ خون جگر برای بیان رنگ قرمز، در تعبیر از غم و اندوه استفاده کرده است:

شرح این هجران و این خونِ جگر این زمان بگذار تا وقتِ دگر

(د: ۱۳۱ ب)

ای حسام الدین چلبی، فعلاً شرح این هجران و این خون جگر را موقوف کن به وقتی دیگر، یعنی اکنون از من توقع نداشته باش که چگونگی هجران و خون دلم را از آن معشوق بر زبان رانم؛ زیرا من در حالت استغراق و بی‌خویشی به سر می‌برم. (زمانی، ۱۳۸۷، د: ۹۷)

۴.۹. وصف رنگ آتش:

شاعر گاه از دو رنگ قرمز و سیاه در یک بیت بهره برده است و بدین گونه که در وصف رنگ آتش از رنگ قرمز استفاده کرده است و کار او را به رنگ سیاه یعنی تباهی و نابودی به کار برده است:

آتش ار چه سرخ رویی است از شرر تو ز فعلِ او سیه کاری نگر

(د: ۴۵۰ ب)

اگر چه آتش، سرخ و پرشعله است، اما اصولاً آتش این خاصیت را نیز دارد که به جان هر چه افتد آنرا سیاه و تباه سازد [همینطور سخنان آن وزیر پُر تزویر، گر چه ظاهری آراسته داشت، ولی در باطن موجب تیرگی دل و تباهی دین و ایمان می‌شد. (زمانی، ۱۳۸۷، د: ۱۷۸)]

۵. رنگ سبز و دلالت‌های آن

این رنگ از رنگ‌های آرام‌بخش و دوست‌داشتنی بوده و رمز همیشگی دوستی، امید، سرسبزی، خیر، رشد و نمو، سلامت و امنیت، زندگی، حرکت، سرور، رشد، آرزو، خوش‌بینی، طبیعت زنده، باغ‌ها و ... است. در تفکر دینی رمز خیر و ایمان بوده و به همین دلیل در پرچم‌های عربی و اسلامی و گنبدهای مسجدها و پرده‌های کعبه و ... از آن استفاده می‌شود.

(الشاهر، ۲۰۰۲: ۴) رنگ سبز با معانی دفاع و خویش‌ن‌داری مرتبط است و به مثبت‌اندیشی، بیش‌تر از منفی‌بافی گرایش دارد و تجدد و نمو را تمثیل می‌کند. (مختار عمر، ۱۹۹۷: ۱۸۵)

۵.۱. دلالت‌های رنگ سبز در مثنوی

رنگ سبز در مثنوی مولانا بسیار کم‌رنگ به کار رفته و به صورت مستقیم ۴۶ بار، و ۹۲ بار به صورت غیر مستقیم که در مجموع در کل مثنوی ۶/۰۶٪ را به خود اختصاص داده است.

دفعه اول		دفعه دوم		دفعه سوم		دفعه چهارم		دفعه پنجم		دفعه ششم		نوع رنگ
فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	
۹	۱/۸۹	۶	۱/۵۱	۳	۰/۸۴	۱۰	۳/۳	۱۵	۴/۵۹	۳	۰/۷۱	سبز مستقیم غیرمستقیم
۲۰	۴/۲۱	۱۰	۲/۵۲	۱۸	۵/۰۷	۹	۲/۹۷	۱۴	۴/۲۸	۲۱	۵/۰۱	

۵.۲. استعاره از ایمان و عرفان:

مولانا رنگ سبز را برای تعبیر از ایمان و عرفان استفاده کرده است:

باش چون ذولاب، نالان، چشم تر / تا ز صحنِ جانت بر روید خُصَر

(د: ۱ ب ۸۲۱)

مانند چرخ چاه، گریان و نالان باش، یعنی اشک بریز و ناله کن تا در فضای درون جانت سبزه‌های ایمان و عرفان بروید (زمانی، ۱۳۸۷: ۲۸۸). مراد از نالیدن و اشک ریختن، انفعال عمیق روحی است.

خاک را دادیم سبزی و نوی / تا ز تبدیلِ فقیر آگه شوی

(د: ۵ ب ۲۷۴۵)

منظور این است که همین خاک پست را، ما سبز و خرم نیز می‌کنیم، و این نشان می‌دهد که عاشقان حق را نیز از مراتب پست مادی، به مراتب والای معنوی و به وصال حق می‌رسانیم. (استعلامی، ۱۳۷۵: ۵، ۳۴۶)

۵.۳. صفت مرغزار و استعاره از زیبایی:

گاه شاعر رنگ سبز را صفت مرغزاری قرار می‌دهد که باعث زیبایی و شباهت آن به بهشت شده است:

مرغزاری سبز مانند جنان / سبزه رسته اندر آنجا تا میان

(د: ۵ ب ۲۴۳۴)

۵.۴. وصف رنگ درختان و سبزه‌زاران:

و گاه برای وصف رنگ درختان و سبزه‌زاران از رنگ سبز بهره برده است:

گفت: می‌شاید که من در اشتیاق / جان دهم اینجا، بمیرم از فراق؟

این روا باشد که من در بند سخت / گه شما بر سبزه، گاهی بر درخت؟

(د: ۱ ب ۱۵۵۵-۱۵۵۶)

طوطی به بازرگان گفت: به آن طوطیان بگو: آیا شایسته است که من در شوق دیدار شما جان بسپارم و در این قفس از غم فراق بمیرم؟ آیا این سزاوار است که من در اسارت و در سختی بسر برم و شما آزادانه گاهی بر سبزه زار و گاه بر فراز درخت بنشیند؟

۵.۵. دلالت بر رویش و زندگی:

و نیز برای تعبیر از رویش و زندگی از رنگ سبز بهره برده است:

دانه‌ها چون در زمین پنهان شود سر آن سرسبزی بستان شود

(د: ۱۷۷ ب)

اگر دانه‌ها در دل خاک پنهان شود، سر آن سبب سرسبز شدن باغ و بوستان است.

۵.۶. استعاره از به کمال رسیدن:

در جای دیگر سبزی را به معنای به کمال رسیدن انسان قرار داده است:

یک زمان چون خاک سبزی می کند یک زمان پُر باد و گبزت* می کند

(مد: ۴: ۵۴۸ ب)

گاه خداوند به انسان کمال می‌بخشد و بدین وسیله شادش می‌گرداند و گاه انسان را مغرور و مدعی کمال می‌گرداند.

۵.۷. تعبیر از خرمی و سرسبزی:

گاه در وصف اهمیت و ارزش دین از رنگ سبز استفاده می‌کند و بیان داشته که دین باعث خرمی و سرسبزی دل انسان می‌گردد:

حمیت دین را نشانی دیگرست که از آن آتش، جهانی آخضر است

(د: ۱: ۳۳۴۹ ب)

در حالی که غیرت و حمیت در دین، نشانی دیگر دارد. آنچنانکه از آتش آن حمیت، همه دنیا سبز و خرم می‌گردد.

۵.۸. کنایه از تازگی و شادابی:

رنگ سبز را به معنای تازگی و شادابی استفاده کرده است:

باغ دل را سبز و تر و تازه بین پُر ز غنچه ورد و سرو و یاسمین

(د: ۱: ۱۸۹۷ ب)

دل، همانند باغ است، احوال لطیف و معارف ظریف آن، همچون انواع سبزی‌های تر و تازه است. پس باغ دل را ببین که پُر

است از انواع غنچه‌های معرفت و گل حکمت و سرو عدالت و استقامت و یاسمن خلوص و صفوت (انقروی، ج ۲، ۷۵۷).

۵.۹. کنایه از جهان و لذتهای مادی:

گاه از لفظ برگ که دلالت بر رنگ سبز دارد در تعبیر از لذتهای مادی بهره برده است:

* سترگ و بزرگ

تن چو با برگ است، روز و شب از آن شاخ جان در برگ ریز است و خزان

(د: ۵: ب ۱۴۵)

جان مانند شاخه درخت، وقتی تو گرفتار دنیای مادی هستی، برگهایش می‌ریزد. ماذیات درخت روح را خشک می‌کند و از باروری می‌اندازد (استعلامی، ۱۳۷۵، د: ۵: ۲۱۷-۲۱۸).

برگها را، برگ از انعام او دایگان را، دایه لطف عام او

(د: ۳: ب ۲۷)

برگ یعنی امکان و ابزاری ادامه حیات. هر برگ درخت از لطف پروردگار ساز و برگ زیستن می‌گیرد، و همین «انعام اوست» که دایه‌ها و عوامل پرورش موجودات را می‌پروراند (استعلامی، ۱۳۷۵، د: ۳: ۲۲۶).

۵.۱۰. استعاره از بقاء:

مولانا جهان مرگ را کنایه از این جهان مادی و جهان برگ را در تعبیر از بقای به حق که بهره مردان حق است قرار داده است:

از جهان مرگ سوی برگ رو چون بقا ممکن بود، فانی مشو

(د: ۵: ب ۱۱۴۹)

۶. رنگ زرد و دلالت‌های آن:

زرد رنگی است روشن، شاد و آرام، اما به سهولت ناخوشایند می‌شود. به محض اینکه کمی تشدید شود، ارزش خود را از دست می‌دهد. رنگ زرد که دارای گرمای خاص خورشیدی و روشن و نافذ است، رنگ شهود و دل آگاهی است (اپلی، ۱۳۷۱: ۲۸۴). چون ظلمت نفس کمتر شود، نور روح زیادت گردد... و چون نور روح غلبه گیرد، نوری زرد پدید آید (نجم رازی، ۱۳۶۵: ۳۰۶).

۶.۱. دلالت‌های رنگ زرد در مثنوی

پربکاربردترین رنگ در مثنوی رنگ زرد است که به وفور در میان ابیات آن به چشم می‌خورد. و مولوی ۶۰ بار به صورت مستقیم و ۹۰۱ بار به صورت غیر مستقیم در قالب الفظی مثل خورشید، آفتاب، شمس، زر به کار برده است. که در کل رنگ زرد از میان رنگ‌های به کار رفته ۴۲/۲۴ درصد را به خود اختصاص داده است. بیشترین کاربرد رنگ زرد «زرد رویی» است که در معانی مختلف بیماری، شرمندگی، ترس به کار رفته است.

نوع رنگ		دفتر اول		دفتر دوم		دفتر سوم		دفتر چهارم		دفتر پنجم		دفتر ششم	
		درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
زرد	مستقیم	۳/۳۷	۱۶	۱/۵	۱۳	۳/۶۶	۱۳	۲/۳	۷	۳/۹۷	۱۳	۵	۱/۱۹
	غیرمستقیم	۳۴/۱	۱۶۲	۳۴/۳۴	۱۳۶	۳۷/۴۶	۱۳۳	۴۸/۵	۱۴۷	۴۰/۹۸	۱۳۴	۱۸۹	۴۵/۱

۶.۱. کنایه از شرمندگی:

متداولترین کاربرد رنگ زرد در شعر شاعران لفظ زرد رویی است که کنایه از شرمندگی است:

چون زنی از کار بد شد روی زرد مسخ کرد او را خدا و ژهره کرد

(د: ۱: ۵۳۵)

همینکه زنی از ارتکاب کار بد، شرمسار شد، خداوند، صورت او را مسخ کرد و به زهره بدل نمود.

باز در دل زود استغفار کرد تا نگردد ز اعتراض، او روی زرد

(۲۸۹۱ ب: ۲د)

ولی بیدرنگ از این انفعال درونی خود آمرزش خواست تا مبادا با این اعتراض، شرمسار شود. (زمانی، ۱۳۸۸، د ۲: ۷۰۹)

چون که در جنت شرابِ حلم خُورد شد ز یک بازیِ شیطان روی زرد

(۲۱۰۷ ب: ۵د)

آن هنگام که در بهشت شراب نوشید و مست و متکی به حلم پروردگار شد، از بازی شیطان، شرمنده گشت.

۶.۲. کنایه از درد و غم:

در جای دیگر رخ زرد را کنایه از درد و غم به کار برده است:

هر که او بیدارتر، پُر دَرَدتر هر که او آگاه تر رُخ زرد تر

(۶۲۹ ب: ۱د)

هر کس بیدارتر باشد، دردش بیشتر است. و هر کس آگاهتر باشد صورتش زرد (اندوهش بیشتر) خواهد بود. یعنی هر

چقدر انسان از حقیقت آگاهی بیشتری داشته باشد دردش نیز بیشتر خواهد بود.

۶.۳. کنایه از ترس و هراس:

گاه ترکیب «روی زرد» را در تعبیر از ترس و هراس به کار برده است:

بعد از آن شد اژدها و حمله کرد هر دوان بگریختند و روی زرد

(۱۲۳۴ ب: ۳د)

شاعر به عصای حضرت موسی اشاره دارد، آنگاه که آن حضرت عصایشان را به زمین انداختند، همه فرار کردند

درحالیکه چهره‌هایشان زرد شده بود و ترسیده بودند.

مولانا گاه رنگ زرد را به معنای ترس و وحشت از مرگ به تصویر کشیده است:

این خود اجزائند کلیات ازو زرد کرده رنگ و فاسد کرده بو

(۱۲۷۶ ب: ۱د)

آدمیان و موجودات زنده و حتی عناصر چهار گانه طبیعت (آب و باد و خاک و آتش) نیز در برابر مرگ، رنگشان می‌پرد

و زرد روی می‌گردند؛ زیرا مرگ آنقدر پیرصلابت است و چهره آن آنقدر در چشم آدمیان وحشتناک و زشت است که از آن

بیم دارند و خواهان آن نیستند اما به ناچار شیر مرگ آنها را در کام خود فرو خواهد بلعید.

۶.۴. کنایه از درد و ترس:

و در جای دیگر رنگ زرد را به صورت غیر مستقیم با به کار بردن واژه زر اراده کرده است. و رنگ و روی زرد شده

مثل طلا کنایه از درد و ترس در نهاد آدمی است:

رنگ و رویم را نمی بینی چو زر؟ ز اندرون، خود می دهد رنگم خیر

(۱۲۶۶ ب: ۱د)

مگر نمی بینی که رنگ و رویم مثل طلا زرد شده است؟ رنگ رخسار خیر می دهد از سر درون.

۶.۵. کنایه از بیماری:

او در آمد، گفت اُستا را: سلام خیر باشد! رنگ رویت زرد فام

(۳د: ب ۱۵۵۱)،

در این بیت نیز شاعر به رنگ پریدگی (زردی) چهره استاد اشاره دارد که کنایه از بیماری ایشان است.

۶.۶. کنایه از طلوع آفتاب:

در برخی از ابیات نیز از لفظ نار که به طور غیرمستقیم دلالت بر رنگ زرد دارد برای تعبیر از طلوع آفتاب به کار برده است:

آفتابی کو برآید نارگون ساعتی دیگر شود او سرنگون

(۱د: ب ۱۲۷۸)

آفتاب این گوی آتشین صبحگاهان سر از مشرق بیرون می‌آورد و ساعتی چند نمی‌پاید که غروب می‌کند و در دامن مغرب، سرنگون گردد.

۶.۷. استعاره از روشن شدن دل به نور حقیقت:

شاعر گاه از ترکیب «خورشید هُش» در تعبیر از کسی که روح یا ذهن او به نور حقیقت و معرفت روشن است (استعلامی، ۱۳۷۵، ۵د: ۲۱۱) استفاده کرده است:

تو خلیلِ وقتی ای خورشید هُش این چهار اُطیارِ رهن را بکش

(۵د: ب ۳۱)

خداوند به حضرت ابراهیم (ع) فرمودند: ای ابراهیم، ای کسی که به نور حقیقت و معرفت روشن گشته‌ای، این چهار پرندۀ رهن (بط یا کبوتر یا کرکس، طاووس، کلاغ و خروس) یعنی عوامل گمراهی، یا همان صفات و خواسته‌های این جهانی را بکش.

۶.۸. استعاره از فرعون:

گاه شاعر رنگ زرد را در کنار رنگ سیاه به کار می‌برد و در این راه از دو آرایۀ استعاره و کنایه در کنار هم بهره می‌برد و طلای تقلبی را استعاره از فرعون، آتش را استعاره از موسی و حقیقت، و سیه رویی را کنایه از رسوایی قرار می‌دهد:

رنگِ زرّ قلب، ده تو می‌شود پیش آتش، چون سیه زو می‌شود

(۱د: ب ۲۴۶۲)

اگر طلای تقلبی را ده بار هم زر اندود کنند، همینکه درون آتش نهاده شود سیاه می‌گردد. [در اینجا فرعون، خود را به طلای تقلبی تشبیه کرده و می‌گوید: من در تنهایی زر اندود می‌شوم و به حق اعتراف می‌کنم ولی همینکه به آتش حقیقت موسی برخورد می‌کنم رویم سیاه می‌شود و رسوایی‌ام نمایان (زمانی، ۱۳۸۷، ۱د: ۷۳۵).

۶.۹. کنایه از بد سابقه بودن:

در جای دیگر از ترکیب «نامه سیاه و روی زرد» به معنای بد سابقه و شرمندۀ استفاده کرده است:

نی چو حاکم اوست، گرد او مگرد تا شوی نامه سیاه و روی زرد

(۵د: ب ۳۱۲۶)

۶.۱۰. کنایه از غم:

شاعر گاه برای تعبیر از غم و شادی از دو رنگ زرد و سبز به شکل غیر مستقیم استفاده کرده است و بیان می‌دارد که انسانی که عاشق حق تعالی است احساس غم و اندوه نمی‌کند و همه ایام به کامش خوش است و مسرت بخش:

باغِ سبزِ عشق، کو بی متهاست جز غم و شادی در او بس میوه هاست
عاشقی زین هر دو حالت برترست بی بهار و بی خزان، سبز و ترست

(د: ۱: ۱۷۹۳-۱۷۹۴)

باغ سبز و تازه عشق الهی که نهایت و غایت ندارد، در این باغ، بجز غم و شادی میوه‌های فراوان دیگر دارد. عشق ذات، بالاتر از عشق صفات است. عاشقی از این دو حالت عاریتی، برتر و عالی‌تر است. و بدون آمدن بهار و خزان، باز هم تر و تازه و سبز است. یعنی بهار عاشقی، جاودانه است. (زمانی، ۱۳۸۷، د: ۱: ۵۶۵) مولانا در ابیات اخیر می‌فرماید که غم و شادی از انفعالات سریع الزوال نفسانی است و صوفی صافی کسی است که روحی فعال داشته باشد نه منفعل. یعنی شادی آفرین باشد نه شادی پذیر، چنانکه حق تعالی نیز مؤثر است و تأثیر پذیر نیست. به هر حال صوفی باید از مرحله تکوین بگذرد (فروزانفر، بی تا، ج ۲: ۷۱۱).

و گاه در تعبیر از شادی و غم از این دو رنگ زرد و سرخ بهره برده است:

تا که آید لطفِ بخشایش گری سرخ گردد روی زرد از گوهری

(د: ۵: ۲۶۲۸)

انسان در راه حق و حقیقت متحمل رنج بسیار می‌شود، اما در عوض لطف حق تعالی شامل او خواهد شد، و این لطف همان «گوهری» است که غم او را به شادی بدل خواهد کرد. در اینجا روی زرد کنایه از کسی است که غم و اندوه دارد، و سرخ شدن روی کنایه از شادی ای است که به لطف حق، بر چهره عارض شده است.

رنگِ روی سرخ دارد، بانگِ شکر بانگِ روی زرد باشد، صبر و نُکر

(د: ۱: ۱۲۷۲)

در عالم محسوسات و جهان مشهودات، هر چیزی نشانی دارد. مثلاً چهره سرخ، دلالت می‌کند بر خوش احوالی، و این مستلزم شکر و سپاس است. رنگ زرد نشان غم و اندوه و رنجوری است که در بعضی افراد موجب صبر و شکیبایی می‌شود و در بعضی موجب کفر و ناسپاسی (زمانی، ۱۳۸۷، د: ۱: ۴۱۹-۴۱۸).

۶.۱۱. دلالت بر عاشقی:

مولانا گاه رنگ زرد را در کنار رنگ سرخ برای تعبیر از عاشقی بهره برده است:

نبض، جَست و روی، سرخ و زرد شد کز سمرقندی زرگر فرد شد

(د: ۱: ۱۶۸)

حکیم الهی آنگاه که از سمرقند و اوصاف آن سخن راند، آن دختر که عاشق زرگر ساکن در سمرقند بود و از یار جدا افتاده بود، با شنیدن آن اوصاف صورتش سرخ و زرد شد که این حالت دلالت بر عاشقی فرد است.

نتیجه گیری

کاربرد رنگ‌های متعدد در اشعار شاعران بوفور یافت می‌شود و مولانا، شاعر نامی نیز، اثرش از این عنصر خالی نیست. مولانا ۲۲۷۵ بار از رنگها در اشعار خود به صورت مستقیم و غیرمستقیم استفاده کرده است. رنگ‌های به کار رفته در مثنوی شامل ۵ رنگ سیاه، سفید، سبز، قرمز و زرد است که گاه به صورت مستقیم و گاه به صورت غیرمستقیم برای وصف اشیا و یا به صورت تشبیه، استعاره، کنایه برای تعبیر از حالات درونی خود و یا طبیعت پیرامون استفاده کرده است. پرکاربردترین رنگ به صورت مستقیم رنگ سیاه (۱۲۶ بار) است و پرکاربردترین آن به صورت غیرمستقیم رنگ زرد (۹۰۱ بار) در قالب الفاظی چون خورشید و شمس و زر است. شاعر رنگ زرد و مشتقات آن را در تعبیر از غم، درد، ترس از مرگ، شرمندگی، طلوع آفتاب و نور روح به کار برده و رنگ سیاه و مشتقات آن نشان دهنده تباهی، نابودی، زشتی، مصیبت و بدبختی، ناپاکی، شرمندگی و اهل باطل است. اما رنگ سفید و مشتقات آن دالّ بر زیبارویان، اهل حق و زیبایی است و قرمز و مشتقات آن را در تعبیر از فتنه و آشوب، غم و اندوه و سوز دل، و رنگ سبز و مشتقات آن را در تعبیر از ایمان و عرفان، تازگی، شادابی، خرمی، رویش و زندگی به کار برده است.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. استعلامی، محمد (۱۳۷۵)، *متن و تعلیقات مثنوی*، دفتر ۳، ۴، ۵، ۶، تهران: انتشارات زوآر.
۳. اپلی، ارنست (۱۳۷۱)، *رؤیا و تعبیر رؤیا*، تهران: فردوسی.
۴. اسماعیل، عزالدین (بی.تا)، *الشعر العربی المعاصر*، لا ط، بیروت: دار الثقافة العربیه.
۵. انقروی، اسماعیل (بی.تا)، *شرح کبیر انقروی*، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران: انتشارات کتاب فروشی دهخدا.
۶. حقیقت، عبدالرفیع (۱۳۶۷)، *تاریخ عرفان و عارفان ایرانی*، ج ۳، تهران: کومش.
۷. خیتی، محمود عمر (۱۹۸۶)، *التطور الدلالی فی الشعر العربی السوری حدیثه و معاصره*، إشراف مازن الوعر، رساله ماجستیر، دمشق: جامعه دمشق.
۸. ریاض، عبد الفتاح (۱۹۸۳)، *التکوین فی الفنون التشکیلیة*، ط ۲، القاهرة: دار النهضة العربیه.
۹. زمانی، کریم (۱۳۸۷)، *شرح جامع مثنوی معنوی*، دفتر اول، چاپ ۲۸، تهران: انتشارات اطلاعات.
۱۰. الشاهر، عبد الله (۲۰۰۲)، *الأثر النفسی للون*، مجله الموقف الأدبی، العدد ۳۷۹.
۱۱. الشریف، طارق (۱۹۷۴)، *الشعر والفن التشکیلی*، مجله الموقف الأدبی، العدد ۷.
۱۲. شکری، عبد الوهاب (۱۹۸۵)، *الإضاء المسرحیه*، ط ۱، القاهرة: الهیئه العامه المصریه.
۱۳. شفیع کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۰)، *صور خیال در شعر فارسی*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات آگاه.
۱۴. عصفور، جابر (۲۰۰۳)، *النقد الأدبی*، ج ۲، ط ۱، بیروت: دار الکتب اللبنانیه.
۱۵. فروزانفر، بدیع الزمان (د.ت)، *شرح مثنوی شریف*، دفتر ۲ و ۳، تهران: انتشارات زوآر.
۱۶. القرعان، فایز عارف سلیمان (۱۹۸۴)، *الوشم والوشی فی الشعر الجاهلی*، رساله جامعیه، جامعه الیرموک.
۱۷. مختار عمر، أحمد (۱۹۹۷)، *اللغه واللون*، ط ۲، القاهرة: عالم الکتب.
۱۸. مولانا، جلال الدین، *مثنوی معنوی* (۱۳۸۹)، براساس نسخه نیکلسون، چاپ سوم، انتشارات فرهنگسرای میردشتی.
۱۹. نجم رازی (۱۳۶۵)، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. واردی، زرین تاج؛ مختارنامه، آزاده (۱۳۸۶)، *بررسی رنگ در حکایتهای هفت پیکر نظامی*، ادب پژوهی، شماره دوم.